

مراد اورنگ

مازندران و گیلان در آویستا

درپاره‌ای از بخشهای آویستا ضمن بیان سرگذشت برخی از پادشاهان پیشدادیان و کیان، بنام دیوهای مازندران برمیخوریم. واژه مازندران بصورت: مازنه: (Mazana) آمده که مشتقات و شاخه‌هایی هم دارد:

پس از نام مازندران یا مازنه، با نام گیلان چهارگوشه روبرومی‌شویم که بنیکی یاد شده است. گیلان چهارگوشه که نمودار همان سرزمین گیلان کنونی است، بصورت: ورنه چشرو گئوشه، آمده که مشتقاتی هم دارد: واژه: ورنه (Varena) بمعنی گیلان است که با صفت چهارگوشه یاد شده. ترجمه کنندگان آویستا واژه دیگری را نیز که بصورت: ورنیه (Varenya) است و غالباً با دروغگویان و دیوان در یکجا آمده، بهمان معنی گیلان گرفته و رویهم رفته به دیوان گیلان یا دروغ پرستان آن سرزمین برگردانده‌اند. چون این واژه از ریشه: ورنه (Varena) است که بمعنی‌های پوشاندن و برگزیدن و کیش و عقیده هم آمده، بنابراین می‌توانیم آنرا با واژه‌های دیوان و دروغ پرستان بمعنی دروغ پرستان و دیوهای پوشیده و پنهان یا بمعنی دیوگزینان و دروغ‌گزینان و دیو کیشان و پیروان دیوها بگیریم و از مفهوم گیلان جدا کنیم؛ چنانکه می‌بینیم، ترجمه‌هایی که مردم مازندران و گیلان بصورت دیو یاد کرده، زننده و توهین آور است. چون این سرزمینها در همه دوره‌های تاریخی جزو ایران بوده و مردمانش همیشه ایران دوست و میهن پرست و فرمانبردار بوده و همیشه با دشمنان ایران می‌جنگیده‌اند، علیهذا این عنوانها

در نزد ایرانیان و هویزه در نزد مردم پاك سرشت مازندران و گیلان شگفت آور خواهد بود: به عبارت دیگر آنان را نسبت به زردشت و شاگردانش بدبین میکنند که چرا برخلاف حقیقت تاریخی چنین چیزهایی گفته اند! خوشبختانه استاد والا گهر آقای دکتر صادق کیا رئیس فرهنگستان زبان ایران که از پاکمردان سرزمین سبز و خرم مازندران هستند و همیشه از این موضوع آزرده بوده اند، پس از بررسی های زیاد کتاب سودمندی بنام: شاهنامه و مازندران، نوشته به چاپ رسانده اند و ثابت کرده اند مازندرانی که در شاهنامه مردمش بنام دیو خوانده شده، سرزمینی بیرون از مرز غربی ایران و شامل حدود شام و یمن میباشد. ضمناً مازندران ایران تاسده چهارم بنام موزاندرون بوده و از آن پس به مازندران تبدیل شده است. اینک نکاتی از این کتاب ارزنده و آموزنده در باره مازندران:

در صفحه ۴۲ مجمل التواریخ والقصص ضمن گزارش پادشاهی فریدون می نویسد: بعد از آن به مازندران مغرب رفت و کروض شاه ایشان را بگرفت و بعد از آن نریمان را به هندوستان فرستاد. و پسر کروض مازندرانی، هریده، دیگر باره سپاه آورد و شاه بنام نریمان را بفرستاد تا وی را شکست داد (صفحه ۱۹ و ۲۰).

در تاریخ طبرستان که در سال ۶۱۳ هجری نوشته شده چنین آمده است: مازندران محدث است به حکم آن که مازندران به حد مغرب است و به مازندران پادشاهی بود، چون رستم زال آنجا شد او را بکشت. منسوب این ولایت را موزاندرون گفتند به سبب آن که موز نام کوهی است از حد گیلان کشیده تا به لار و قصران که موز کوه گویند همچنین تا به جاجرم یعنی این ولایت درون کوه موز است (صفحه ۲۰).

در تلریخ طبرستان و رویان مازندران از سید ظهیرالدین مرعشی که در سال ۸۸۱ هجری نوشته شده آمده است ؛ و اسم مازندران محدث است زیرا که مازندران در زمین مغرب است و در اصل موسوم بود به بیشه نارون و بیشه همیشه هم می خواندند و به تجدید مازندران می گفتند به سبب آن که ماز نام کوهی است ، از کیلان کشیده شده است تا به لار و قصران و همچنین تا به جاجرم ؛ (صفحه ۲۰ و ۲۱) .

در زین الاخبار گردیزی که پیرامون سالهای ۴۴۲ - ۴۴۳ هجری نوشته شده ، در گزارش پادشاهی کیکاوس چنین آمده است ؛ و به زمین مازندران رفت و حرب کرد با سمر بن هنتر ، بیشتر از سپاه کیکاوس بمردند و بروی جادو کردند و او را بگرفتند و اندر چاهی باز داشتند بسا طوس بن تور و گیو و بیژن فرزند گودرز کشوادگان و همه چشم کیکاوس نابینا شدند . . . پس خبر ایشان به رستم بن دستان رسید و رستم با دوازده هزار مرد مسلح تمام بر اشتران نجیب نشستند و از سیستان برفتند و بیابان بگذاشتند و از راه دریا به مازندران آمدند که او را یمن گویند (صفحه ۲۱) .

در احیاء الملوك از ملك شاه حسین سیستانی که در نیمه نخستین سده یازدهم هجری نوشته شده چنین آمده است : رفتن کیکاوس به مازندران و گرفتار شدن کاوس و پهلوانان ایران و توجه رستم از سیستان به جانب مازندران ایران و گشودن عقده های هفت خوان . . . از آن مشهورتر است که محتاج بیان باشد و به اعتقاد بنده این مازندران که مشهور شده نه این است بلکه مازندران ناحیه ایست در بلاد شام زیرا که این مازندران که در طبرستان واقع است مکان فریدون و منوچهر است و این مازندران را موزه اندرون می گویند

زیرا که کوهی که این بلاد را در میان گرفته موزه کوه می گویند از کثرت استعمال مازندران می گویند چنانچه فردوسی اشاره بدین معنی نموده و گفته : تو مازندران شام را دان و بس . چون به حسب اتفاق نام اولاد و دیوان موافق آن شده مردم به غلط افتاده اند و مازندران این مکان را دانسته اند و دلیل دیگر به این معنی آن که بعد از قصه مازندران حاکم هاماوران نیز بر کاوس غلبه کرده بار دیگر بسا جمع پهلوانان ایران محبوس گردید و هاماوران در نواحی یمن است (صفحه ۲۱ و ۲۲) .

در دیباچه شاهنامه ابومنصوری که در سال ۳۴۶ هجری نوشته شده چنین آمده است : و آفتاب بر آمدن را باختر خواندند و فرو شدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران خواندند و عراق و کوهستان را شورستان (سورستان) خواندند . . . و از چپ روم خاور بیان و مازندران بیان دارند و مصر گویند از مازندران است (صفحه ۲۲) .

اینها که گفته شد ، مختصری بود از کتاب ارزنده و آموزنده استاد کیا درباره مازندران ایرانی و مازندران غیر ایرانی از دیدگاه شاهنامه : خواندن این کتاب برای همه و بویژه برای مردم سرزمین مازندران لازم و سود بخش است .

چون درباره پیشینه مازندران آگهی های بسنده بدست آوردیم ، اکنون چکیده ای از بعضی قسمتهای آویستا درباره سرزمین گیلان یا ورنه چهار گوشه نقل می کنیم :

در بند ۳۳ و ۳۴ ، از آبان یشت ، نماز و نیایش بجا آوردن شاه فریدون پیشدادی را در سرزمین چهار گوشه گیلان بیسان میکند و میرساند که از خدا یاری خواسته است تا برای دهک ستمکار پیروز شود و آرزویش بر آورده شده است . این مطلب در بند ۱۳ و ۱۴ گوش یشت و بند ۲۳ و ۲۴ رام یشت نیز آمده :

در بند ۱۸ وندیداد (وی دیوداد) از قول اهورا مزدا میگوید: از بهترین جاها و شهرهایی که آفریدم، چهاردهم گیلان است که بشکل چهار گوشه میباشد. در آنجا فریدون قاتل ضحاک زائیده شد.

سرزمین گیلان زادگاه شاه فریدون را از روی گفته های آوبستا شناختیم. اکنون بجاست سرودهایی از شاهنامه فردوسی طوسی را نیز در این باره بیاوریم: در گزارش پادشاهی فریدون آمده است:

بیسار است گیتی بسان بهشت به جای گیا سرو و گلبن بکشت
ز آمل گذر سوی همیشه کرد نشست اندران نامور بیشه کرد

در زیر عنوان: «فرستادن [منوچهر] سرسلم را به نزد فریدون» میگوید:

سپه را ز دریا به هامون کشید ز چین دژ سوی آفریدون کشید
چو آمد به نزدیک همیشه باز نیارا به دیدار او بد نیاز
بر آمد ز در ناله کرنسای سراسر بجنید لشگر ز جای
درفشان زهر گونه گونه درفش جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
ز دریای گیلان چو ابر سیاه دمدام به ساری رسید آن سپاه
به زرین ستام و به زرین کمر به سیمین رکاب و به زرین سپر
ابا گیج و پیلان و با خواسته پذیره شدن را بیسار آسته
چو آمد به نزدیک شاه و سپاه فریدون پیاده پیامد به راه
همان گیل مردم چو شیر یله ابا طوق زرین و مشکین گله
پس پست شاه اندر ایرانیان یکایک بکردار شیر ژبان

گرچه در شاهنامه فردوسی طوسی اشعار مدح آمیز درباره سرزمین نبرستان یا گیلان و مازندران و اطراف آن خیلی زیاد است، ولی برای اینکه سخن بدر از آن نکشد از ذکر آنها خودداری میشود. همین اندازه که گفتیم و نوشتیم بسنده میباشد.